

دکتر خسرو فرشید ورد

دنباله شماره پیش

دستور تاریخی زبان فارسی

تحول فعلهای ربطی و معین از لحاظ معنایی در زبان فارسی دری

گفتیم فعلهای معین و ربطی در طول زمان از سه لحاظ محدود شده‌اند:

۱- از نظر شماره ۲- از لحاظ معنی ۳- از حیث صورت. در شماره پیش محدودیت اینگونه فعلها را از نظر شماره مورد بحث قرار دادیم و اکنون محدودیت آنها را از لحاظ معنی بررسی می‌کنیم:

۱- بودن - این فعل که مهم‌ترین فعل معین و پراستعمالاترین فعل ربطی زبان فارسی است در قدیم معنایی ای داشته که امروز منسوخ شده است از آن جمله است باشیدن و بودن به معنی گردیدن و شدن و ممکن بودن و داشتن. مثال برای بودن به معنی شدن و گردیدن:

علف آنجا فراخ یافت بود (تاریخ بیهقی تصحیح دکتر غنی و دکتر فیاض ص ۶۳۱) (۱). در این وقت آیت آمد در تحریم خمر و شراب حرام بود (مجمل- التواریخ و القصص ص ۲۴۸ تصحیح ملك الشعراء بهار). چون روز دیگر بود مجلسی کردند (تاریخ بیهقی ص ۵۸۲). اگر خدای عزوجل خواهد این می باشد (بیهقی ص ۱۱۳). گفت شما به غره نگاه می کنید تا آمدن من باشد (سمک عیار ج ۱ ص ۲۳۱).

«بودن» با «به» در بسیاری از موارد به معنی شدن است اما همیشه چنین نیست

مثال برای «بیودن» به معنی شدن (۱). چون ساعتی بیود امیران دره بیسامندند (سمک عیار ج ۳ ص ۲۸ تهران چاپ نخست). آخر بیود همچنانکه به خواب دیده بود (بیهقی ص ۱۱۳)

البته بیودن به معنی بودن هم در قدیم متداول بوده است مثال: امیر تا نزدیک شام بیود (بیهقی ص ۲۲۶) و مدتی دراز بدان ناحیت بیود (بیهقی ص ۱۱۰).

مثال برای بودن به معنی داشتن: هر چند کرد چشم از آن کودك نتوانست برداشتن از غایت نیکوئی که بود (دارابنامه طرسوسی ج ۱ ص ۲۷۵ تهران چاپ اول). و چندان گل صدبرگ ریخته بودند که حد و اندازه نبود (بیهقی ص ۲۵۲). از مستی که بودند نمی توانستند شمع افروختن (سمک عیار ج ۳ ص ۲۴). از تیزی ای که شمشیر بود چون خیار بردونیم شد (سمک عیار ج ۳ ص ۵۶). مثال برای بودی به معنی شاید: دختر او را نگفت که من کیم تا بودی که کشته نیامدی (دارابنامه طرسوسی ص ۲۵۰). بود که و بوکه به معنی شاید نیز فراوانست: تا بوکه به گوش دل پاسخ شنوی زایوان (خاقانی). باصبا همراه بفرست از رخت گلدسته ای - بوکه بوئی بشنویم از خاک بستان شما (حافظ). مثال برای بودن به معنی اتفاق افتادن:

چنان بد که در پاریس يك روز تخت

نهادند زیر گلفشان درخت

(شاهنامه چاپ بروخیم ص ۱۴۴۷)

۱- در پهلوی و فارسی باستان نیز بودن به معنی شدن بسیار است. مثال از فارسی باستان پساودراگ دهیرا ویسی ابو یعنی پس دروغ در مملکت بسیار شد (داریوش کتیبه بیستون).

چنان بدکه روزی زنججیر گاه مرا ورا به هیشوی بر بود راه
(شاهنامه ص ۱۴۶۰)

در این عبارت بیهقی «بودی ... بودی» به معنی «گاهی ... گاهی» است :
بودی که سلطان آنجا بودی به سرای عدنانی و آنجا باردادی و بودی
که بدان بناهای خوش بودی . (ص ۵۶ سطر ۹ و ۱۰) .
بودن در گذشته و حال به معنی وجود داشتن نیز بکار رفته است مانند من
بودم و برادرم . احوال جهان چنین است تا بود و باشد (سمک عیار ج ۲
ص ۱۹۰) .

در قدیم فعل بودن اگر به معنی وجود داشتن می آمده است گاهی بامفعولی
که پس از آن «را»ی مالکیت است همراه بوده . این مورد استعمال امروز
منسوخ شده است مثال : یکی را از ملوک فارس انگشتری گرانبایه بود (گلستان) ،
چنانکه ما را خبر نبود (سمک عیار ج ۲ ص ۲۶۳) شما را خبر نبود (همان
کتاب ص ۳۳۰) .

باشیدن که گونه دیگری از بودنست نیز در قدیم معانی بیشتری داشته است
از قبیل مراقب بودن و ساکن بودن و اقامت کردن و ماندن :
مثال برای باشیدن به معنی مراقب بودن : حالیا ما وقت را باشیم و این
دم را غنیمت شمیریم (دارابنامهٔ بیغمی تهران ، چاپ اول ص ۵۶۱ ج ۱) . امروز
هم می گوئیم آقا را باش .

مثال برای باشیدن به معنی ساکن بودن و اقامت کردن : چند روز در
بخارا باشیدم (انیس الطالبین بخاری ص ۱۳۰) امیر اسماعیل سه روز آنجا باشید
(تاریخ بخارا نرشخی ص ۱۰۶) .

علاوه بر این صورتهای مختلف فعل بودن در قدیم به جای هم نیز بکار

می رفته اند در حالیکه امروز دیگر چنین نمی شوند از آن جمله است «نیست» به جای «نبود» و «باشد» به جای «است» و «است» به جای «باشد» و «است» به جای «بود» و «می باشد» به جای «باشد» و «باشی» به جای «باش» و «بود» به جای «باشد» .

مثال برای نیست به جای نبود: اگر ابوالفضل جوان نیستی آن شغل به وی دادیمی (بیهقی ص ۶۰) کاشکی اندر جهان شب نیستی (دقیقی) .

امروز «باشد» و صیغه های دیگر آن برای وجه التزامی و «است» و صیغه های دیگر آن برای وجه اخباری است در حالیکه در قدیم این دو نوع فعل برای وجه التزامی و اخباری هر دو بکار می رفته اند. مثال برای «باشد» به معنی «است» (یعنی باشد برای وجه اخباری): بهزاد گفت ای آشوب تا لشگر دشمن چه مقدار راه باشد (دارابنامه بیغمی . تهران . ص ۸۴۶ ج ۱) . جمله عیار پیشگان را کشتند شغال پیل زور را با چند تن دیگر گرفته بودند ممکن باشد که ایشان را کشتند (سمک عیار ج ۱ ص ۱۰۵) .

مثال برای «است» به معنی «باشد» و «نیست» به معنی «نباشد»: این بند از پای وی بردارید تا هر کجا خواهد برود و کسی را باوی کاری نیست (دارابنامه طرسوسی ص ۱۸۵ ج ۱) .

ز ظلمت مترس ای پسندیده دوست

که ممکن بود کاب حیوان در اوست

(بوستان سعدی تصحیح علی یف ص ۱۸۷)

که اندر دل من بجزداد نیست مبادا کزین جان تو شاد نیست

(شاهنامه ص ۲۴۹۰ ج ۸ به نقل از شاهنامه و دستور)

به همین دلیل در قدیم ماضی نقلی و التزامی به جای یکدیگر بکار می -

رفته‌اند (۱) یعنی مثلاً «آمده باشد» به معنی «آمده است» نیز بوده است مثال:
گفت از بهر چه آمده باشد (دارابنامه بیغمی ص ۳۱۸ ج ۲) ترا تنها گذاشتم
ملول شده باشی بی ما چگونه‌ای (دارابنامه بیغمی ص ۲۲۴ ج ۱) (۲).
یادآوری: «هست» به جای «است» و برعکس آن هم در قدیم رایج بوده
است و هم امروز.

مثال: امید هست که موافق دولت باشد (دارابنامه بیغمی ص ۲۱) سمک
گفت بردست چپ این کوچه خانه‌ای هست برو و حلقه زن (سمک عیار ج ۱
ص ۲۸۸).

مثال برای «باشد» به جای «هست» در قدیم: کسی باشد که سرخ کافر را
به دام تواند آوردن؟ (سمک عیار ج ۲ ص ۹۶).

است به معنی بود - در این مثال از تاریخ بیهقی «است» به معنی «بود»
است: چنان افتاد که حصیری با پسرش ابوالقاسم به باغ رفته بودند باغ‌خواجه
علی میکائیل که نزدیک است (بیهقی ص ۱۶۱).

۱- در قدیم اصولاً و جوه افعال مثل امروز دقیقاً مشخص نبوده است، مثلاً
آنچه امروز مضارع التزامی نامیده می‌شود (فی المثل برود) هم به جای مضارع اخباری
و هم به جای مضارع التزامی بکار می‌رفتند است و همچنین است آنچه امروز مضارع
اخباری (مثل می‌رود) گفته می‌شود در قدیم هم به معنی مضارع اخباری و هم به جای مضارع
التزامی می‌آمده است.

۲- «است» و «نیست» بیشتر وقتی به جای باشد و نباشد می‌آمده‌اند که بپسوند
فعلی «ای» همراه بوده‌اند مانند مثالی که قبلاً دیدیم و این مثال:

گر لبست آن منستی به خدا کافرم گر هوسی داشتی

(خاقانی).

مثال برای می باشد به جای باشد و بیاشد - می باشد و صیغه‌های دیگر آن که امروز تنها در وجه اخباری بکار می‌روند در قدیم به پیروی از قاعده کلی حاکم بر همه افعال به صورت وجه التزامی هم بکار می‌رفته‌اند و این مورد استعمال تا قرن نهم ادامه داشته است: باید که در همه سراپها می‌گردد و طلب کار می‌باشی (سمک عیار ج ۳ ص ۲۳۷). اکنون باید که همه روز به بالای این شه دره در می‌باشی و نگاه داری می‌کنی (سمک عیار ج ۱ ص ۱۹۱).

مثال برای «باشی» به معنای «باش»:

همی باش باکاو یانی درفش تو باشی سپهدار زرینه کفش
(شاهنامه ص ۱۴۳۱).

مثال برای «بود» به معنی «باشد» از شاهنامه و دستور دکتر شفیعی:

ندیدم کسی کش سزاوار بود به گفتار این مر مرا یار بود
(شاهنامه ص ۹).

یادآوری - برخی می‌پندارند «می باشد» و صیغه‌های دیگر آن به معنی «است» و صیغه‌های دیگر آن غلط است در حالیکه در قدیم این مورد استعمال فراوان بوده است: همه باشندگان زمین را از آب بهره می‌باشد (ذخیره خوارزمشاهی به نقل از لغتنامه). اگر قافله‌ای بدین موضع می‌رسند از این غولان درخوف می‌باشند (دارابنامه بیغمی ص ۱۰ ج ۱). «دل شکستن هنرنمی باشد» (سعدی)

شدن - شدن نیز در قدیم علاوه بر معانی امروز خود به معنی بوجود آمدن، بودن، رفتن، گذشتن، درآمدن، حاصل آمدن، ازدست رفتن نیز بوده است: مثال برای «شد» به معنی «است» و «گذشته است»: سی سال شد تا وی آنجا می‌باشد (بیهقی ص ۳۳۸) اکنون پنج سال شد که در عشق او صبر و قرار

ندارم (دارابنامه بیغمی ص ۲۰۵ ج ۱) ومن خیلی مدت شد که از این غمها نخورده‌ام (همان کتاب ص ۶۴۳) .

مثال برای «شدن» به معنی «بوجود آمدن»: دیدیم که سالی چند هست که این خانه شده است (فیه مافیه تصحیح بدیع الزمان فروزانفر ص ۱۴۰ س ۲۰) .
مثلاً این خانه که نشسته‌ایم صورت این در دل مهندس پیدا شد آنگاه این خانه شد (همان کتاب ص ۱۴۰ س ۵) .

مثال برای «شدن» به معنی «حاصل شدن»: چون یقین شوم ... (تاریخ بلعمی تصحیح ملک الشعرای بهار ص ۹۱) با اینهمه چون شمارا آن نظر هنوز نشده است که این را که می گویم در یابید و عیان بینید (فیه مافیه ص ۳) .

مثال برای «شدن» به معنی «از دست رفتن» :

گر ز مسجد به خرابات شدم خرده مگیر

مجلس وعظ دراز است و زمان خواهد شد

(حافظ) .

علاوه بر این صورتهای مختلف فعل «شدن» برخلاف امروز به جای یکدیگر نیز بکار می رفته اند از آن جمله است بکار رفتن صورتهائی که امروز مضارع التزامی و مضارع اخباری نامیده می شود (مثل می شود و بشود) به جای یکدیگر و همچنین است استعمال ماضی مطلق به جای مضارع التزامی و البته این امر کلیت دارد و درباره همه افعال قدیم صادق بوده است :

مثال برای می شود به جای بشود: اگر یک جنگ دیگر می شود البته مملکت

را میگیرند (دارابنامه بیغمی ص ۱۷۶ ج ۱) .

مثال برای ماضی مطلق به جای مضارع التزامی (شدی = می شوی): چه کسی ..

زودتر بگوی و گرنه ناچیز شدی (دارابنامه بیغمی ص ۲۸ ج ۱) ، در آن ساعت

بزرگ آفتی بر خرد وی مستولی گشته باشد و او حاجتمند شد به طیبی که آن آفت را علاج کند (بیهقی ص ۱۰۶) .

افتادن - افتادن نیز علاوه بر معنی امروز آن در قدیم به معنی بودن ، وجود داشتن ، مقدر شدن ، شدن ، اتفاق افتادن نیز می آمده است که در مقاله پیش بسیاری از این معانی را دیدیم و اکنون برای افتادن به معنی وجود داشتن و اتفاق افتادن و مقدر شدن مثال می آوریم :

الف - افتادن به معنی وجود داشتن : و آنجا به فرغانه برده بسیار افتد (حدود العالم - نقل از لغتنامه) .

ب - افتادن به معنی اتفاق افتادن - پیش آمدن و واقع شدن : وقتی افتاد فتنه ای در شام (سعدی) و حشمتی سخت بزرگ بیفتاد (بیهقی ص ۴۳) . و به فر دولت اینجا حشمتی بزرگ بیفتاد (بیهقی ص ۴۴)

ج - افتادن به معنی مقدر شدن :

گر جان بدهد سنگ سیه اعل نگرود

با طینت اصالی چه کند بدگهر افتاد

(حافظ قزوینی ص ۷۵)

گشتن - این فعل در گذشته و حال به معنی شدن و چرخیدن بوده و هست مانند او به دور خودش می گردد . ولی در قدیم علاوه بر اینها به معنی تغییر کردن و حرکت کردن نیز آمده است .

مثال برای گشتن به معنی تغییر کردن : مرا از دیدن او حال بگشت .

مثال برای گشتن به معنی حرکت کردن از شاهنامه :

چویک بهره از نیمه درگذشت شباهنگ از چرخ گردون بگشت

آمدن - دیدیم آمدن در قدیم فعل ناقص و به معنی بودن و شدن و به نظر

آمدن بوده است علاوه بر اینها این فعل در قدیم به این معانی نیز آمده است :

الف - پدید آمدن :

گه آمد که بخشایش آید ترا ز کین جستن آسایش ترا
(شاهنامه ص ۱۱۹۷) .

ب - زادن :

چونه ماه بگذشت از این ماه روی یکی کودك آمد به بالای اوی
(فردوسی) .

ج - سرزدن :

ز دشمن نیاید مگر دشمنی به فرجام اگر چند نیکی کنی
(فردوسی)

د- رسیدن : این فصل به پایان آمد (بیهقی) .

هـ - واقع شدن :

چنان آمد که روزی شاه شاهان که خوانندش همی موبد نیاکان
(ویس و رامین)

و- به معنی از عهده بر آمدن : در پایان این فصل و مطالعات فرسنگی
و از من این کار به هیچ حال بر نیاید (بیهقی) از بنده وزارت نیاید (بیهقی)

در نوشتن این مقاله علاوه بر مآخذی که نام آنها در متن آمده است از کتاب
شاهنامه و دستور تألیف دکتر محمود شفیع نیز استفاده شده است .